

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و شصت و سوم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در جلسه‌ی قبل راجع به این فقره از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمایند: **أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِنَّكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاقَةَ وَ الْبَلَهَ** قبل از اینکه میل و اشتها به مرتبه‌ی نیاز برسد، شما از خوردن پرهیز کنید، صحبت شد.

راجع به کیفیت و کمیت و وقت و موعد تغذیه و هدف از تغذیه، عرض شد خدمت رفقا و دوستان که راجع به این صحبت خواهد شد و پیش از آنکه ما به این مطلب پردازیم راجع به اصل ریاضت، که این ریاضت آیا بطور کلی لازم هست یا نیست؟ بعضی‌ها برای ما یا شفاهتاً یا کتباً می‌نویسند حالا نمی‌شود انسان به آن مقامات بدون ریاضات برسد؟ حتماً باید با ریاضت برسد؟ حالا اینها تصورشان از ریاضت سختی و مشقت است، نه مشقت نیست منظور ترتیب اموری است که انسان بر وفق آن امور، کار خودش را تنظیم و برنامه‌ریزی کند و منطبق با آن برنامه حرکت کند و کسی نتواند او را از پیروی آن برنامه باز دارد، که همه‌ی مساله به این سومی برمی‌گردد، چون انسان خودش گاهی اوقات یک برنامه ریزی می‌کند، فلان برنامه را انجام بدهد، فلان مساله را، فلان مطلب را بگوید، نسبت به فلان کار اقدام کند، ولی در بین راه ممکن است افرادی بیایند و ممانعت کنند، و سوسه‌اش کنند سنگ جلوی پا بیاندازد، حتی تهدید کنند، حتی ممکن است تهدید کنند، ولی انسان وقتی که تشخیص یک مسیر صحیح را می‌دهد، نباید دیگر به چیزی فکر کند نه اینکه بخواهد فکر بکند و بعد حالا نسبت به آن تصمیم بگیرد،

اگر نظر رفقا باشد یک مرتبه من این قضیه را خدمت رفقا عرض کردم که یکی از بستگان، من آنجا بودم در زمان مرحوم آقا، ایشان تشریف آورده بودند در منزل ما برای ناهاری که اقربا و متسبین آمده بودند و ایشان هم آمده بودند در آنجا، اتفاقاً یک قضیه‌ی جالبی اتفاق افتاد که در ارتباط با همین مساله، که تذکرش الان به نظرم آمد که خدمت رفقا عرض کنم بد نیست، ما نشسته بودیم در خدمت ایشان، صحبت از این بود که اگر فرزند پدر یا مادرش را بخواهد دعوت کند به منزل، چگونه این مطلب را اظهار کند؟ بگوید ما شما را دعوت می‌کنیم فلان روز برای صرف ناهار یا شام یا صبحانه تشریف بیاورید؟ به این نحو بگوید؟ یا اینکه اصلاً دعوت کردن در اینجا صحیح و درست نیست؟ اعتقاد بنده این بود که دعوت کردن در اینجا یک نوع اهانت تلقی می‌شود که انسان به پدر بگوید برای فلان روز ما شما را دعوت می‌کنیم که به منزل تشریف بیاورید، نظر بعضی از افراد دیگر که در آنجا در حضور ایشان بودند این بود که نه، انسان باید دعوت کند، چطوری باید دعوت کند بالاخره به یک نحوی به یک عبارتی، من می‌گفتم نه! هزار جور عبارت داریم اصلاً لازم نیست به

عبارت دعوت باشد، مرحوم آقا می‌خندیدند، خلاصه در مباحثات ما سکوت کرده بودند و می‌خندیدند تا اینکه بالاخره ما غلبه کردیم و مرحوم آقا فرمودند این درست می‌گوید، فرزند نباید پدر را دعوت کند، منزل فرزند منزل پدر است و پدر بر او ولایت دارد و هم بر خودش و هم بر فرزندش ولایت دارد دعوت کردن یعنی غریبه، چطور اینکه انسان رفیقش را دعوت می‌کند یا غریبه را دعوت می‌کند برای مجلس، برای ناهار خُب آن بجای خود، این قضیه را من از مرحوم والد در اینجا یک مرتبه به نظرم آمد که خدمت رفقا عرض کنم، تا بدانیم که مساله‌ی پدر و مادر شوخی نیست، مساله، مساله جدی است و یک واقعیت است تا این حد، بعد خود مرحوم آقا فرمودند خُب نظر تو چیست در این قضیه؟ گفتم که نظر من این است که انسان بیاید اطلاع بدهد بگوید ما فلان روز قوم و خویش‌ها را گفتیم بیایند در آنجا، حالا هر طوری که نظر شماست، گفتند بله این خوب است و به این کیفیت صحبت کردن اشکال ندارد، این مساله مطرح شد.

علی کل حال ایشان تشریف آوردند آنجا و یکی از بستگان سببی نشسته بود و این مطلب را مطرح کرد که آقا حالا فرض کنید که ما وضعیتمان عوض شده حال و هوایمان عوض شده، ارتباط ما با شما برای فامیل مشخص شده است و خُب بسیاری از افراد بودند که اینها در همان زمان سابق با مرحوم آقا چندان میانه‌ای نداشتند و ایشان را صوفی می‌دانستند، بنده این مساله را آوردم اگر نظر رفقا باشد در جلد اول (کتاب اسرار ملکوت) که ایشان را صوفی می‌دانستند و درویش می‌دانستند، مرحوم آقا می‌گفتند که درویش خب سبیل دارد، کشکول دارد، مو تا اینجا دارد، تبرزین دارد، ما تبرزین اصلاً نمی‌دانیم چیست؟ کشکولمان کجا بود؟ سبیلمان کجا بود؟ درویش‌ها می‌آیند سبیلشان را تا اینجا...

من دیده‌ام درویش‌ها و حتی اقطاب آنها را که معمم هم بودند، و یک مرتبه در یکجا بودیم که قضیه‌اش را برای رفقا عرض کردم مربوط به اقطاب همین سلسله بود و سبیل تا اینجا و اتفاقاً هم یک کتابی من از ایشان دیدم و ایراد گرفته بودند که این سبیل گذاشتن اشکال دارد چرا شما انجام می‌دهید؟ ایشان جوابی که داده بود جواب، جواب صحیح به نظر نمی‌رسید ایشان در آنجا نوشته بودند که دینی را به موئی نبسته‌اند! ولی پاسخ این مساله این است که بله دین را به موئی نبسته‌اند ولی دل و نفس شما را که به مو بسته‌اند، می‌گوی نه! خُب برو بزن، کاری ندارد این قیچی، فردا بزن! پس دل و نفس شما را بسته‌اند، ولی دین را نبسته‌اند، درست است، و انسان باید بر طبق قانون عمل کند وقتی در شرع سبیل گذاشتن کراهت شدید دارد چرا انسان بیاید و مخالفت کند؟ آیا درست است که شما که بخصوص در یک همچنین زیی هستید و عمامه و کذا و مردم از شما یک همچنین چیزی ببینند، حالا آدم چی را می‌خواهد اثبات کند؟ چی می‌خواهد بگوید؟ حالا که چی؟ بگوید من درویشم! خُب درویش در دلت باش، انسان باید درویش باشد، بله، من هم می‌گویم باید درویش باشد، ولی درویش در دل، نه درویش در گل، درویش در باطن، نه درویش در ظاهر، درویش یعنی از خودت بیرون بیا، فقر داشته باشد، آن جامه‌ی فقری که رسول خدا بر خود پوشید و فرمود **الفقر فخری**¹ فقر فخر من است، برو

1. جامع الأخبار (لشعیری)، ص 111

آن جامه را بپوش، نه اینکه کلاه کذا و تبرزین کذا و قیافه‌ای که بخواهی خودت را... همین قیافهات را که عوض کردی از درویشی خارج شدی و اهل دنیا شدی، اهل دنیا چندجور است بعضی‌ها ریش می‌تراشند و اهل دنیا هستند و بعضی‌ها ریش را آنقدر دراز می‌کنند که به پا می‌رسد آنها هم اهل دنیا هستند، در بعضی از این کتب هست، آنچه که ما روایت داریم آنست که محاسن به اندازه‌ی یک قبضه باشد، حالا بنده ریش دراز کنم فرض کنید تا این پائین، خب این که چی یعنی؟ می‌خواهم به افراد چی را نشان بدهم؟ این غلط است، باید هرچیزی به حسابش باشد و به اندازه باشد، آن چیزی را که انسان به جای پرداختن به واقع، می‌خواهد به خود پردازد آن می‌شود دنیا، حالا هرچی می‌خواهد باشد، شمایی که الان بر خلاف روایات سبیل را بلند می‌کنی داری به خود می‌پردازی، می‌خواهی بلند شو برو سبیل را بزن، می‌بینی نفست یک جوری شد! آخ! امروز عوض شدم، آخ هان این آخ‌ها چی است؟ بخاطر اینکه درویش نیستی، درویشی‌ات قلابی است، درویش واقعی آن درویشی است که طبق دستور عمل کند، باطنش را متصل به خدا کند، قلبش را از ماسوی‌الله تهی کند، حالت فقر و نیاز را در دل بوجود بیاورد، اما اینکه بخواهد دل را متوجه ظاهر کند، دل را متوجه لباس و کیفیت ظهور خاص در میان افراد بکند، این خودش توجه به ماسوی‌الله است، این خودش جداشدن از فقر است این خودش دورافتادن از همان مکتب و مرام است، ببینم شما که الان این کار را انجام می‌دهی امام صادق هم می‌کرد؟ امام صادق هم سبیلش را تا چانه‌اش می‌آورد؟ یا امیرالمؤمنین می‌کرد این کار را؟ یا اینکه این کار را امام رضا می‌کرد؟ یا نه شما داری می‌کنی؟ شما در مقابل آن مکتب داری مطلب جدیدی عرضه می‌داری که ما این هستیم! اشکال ندارد انسان بعضی مطالب را که به نظرش می‌رسد، مطالب صحیح و راه و روش صحیح، چه در زی و در چه اطوار، اینها را انجام بدهد، در صورتی که از ناحیه‌ی شرع خلافتی برای آن نیامده باشد، مخالفتی از ناحیه‌ی ائمه برایش نیامده باشد این اشکال ندارد، ولی با توجه به این مسائل و ندیده گرفتن مصادر و ندیده گرفتن آنچه را که از ناحیه بزرگان رسیده است، اینها همه خلاف است، سبیل گذاشتن خلاف است و برخلاف سنت است و برخلاف احادیث است و انسان نباید این کار را انجام بدهد، چنانکه تراشیدن ریش، آن هم خلاف است و البته تراشیدن ریش حرام است و لکن گذاشتن سبیل حرام نیست و کراهت شدید دارد.

باید انسان طبق دستور عمل بکند و طبق آنچه را که به او گفته‌اند عمل بکند و بداند یک عملی را که انجام بدهد و این عمل برخلاف نفسش باشد از دهها نماز و صدها نماز که بر اساس توجه دل به این ظواهر انجام می‌دهد تاثیرش بیشتر است، شما همینطور خیال می‌کنید نماز می‌خوانید و رفتید الصلاة قربان کل تقی¹ رفتید و به بالا رسیدید؟ رفتید و مراتب را طی کردید؟ نه آقا جان! نماز این کار را انجام نمی‌دهد، نماز انجام می‌دهد در صورتی که این نماز بر اساس توجه بنده به خدا باشد نه بر اساس توجه بنده به خود، وقتی که من به خود توجه دارم حالا هی نماز بخوانم، وقتی که من به خود توجه دارم به لباسم توجه دارم هی نماز بخوانم،

وقتی که به قرائت خود توجه دارم...

من یکجا دیدم که یک امام جماعتی داشت نماز می خواند و در بلندگو هم پخش می شد و داشت ادای کیفیت بعضی از همین امام جماعت های کشورهای دیگر را درمی آورد! گفتم به به عجب نمازی! عجب خدائی! عجب وضعیتی! گفتم در خانه ات هم همینطوری می خوانی؟ در خانه ات که هستی و کسی نیست و کسی نمی شنود؟ هان؟ شاید آن هم برای تمرین و اینها می شود انسان پیش خودش تمرین کند تا اینکه بیرون اینطوری بخواند! حالا این نماز چیست؟ یک صورت ظاهری دارد و یک شکل و نمای ظاهری دارد و همین! غیر از این چیزی نیست، تازه بعد از نماز، ضبط را روش می کند بگذارد ببیند آنجوری درآمد یا نه؟ توی **والضالین** توی **ایاک نعبد**، بالا بردن و پایین آوردن صدایش شد یا نه؟ آن را می گذارد این را هم می گذارد با هم مقابله می کند! رفع اشکال می فرماید! و تصحیح در صوت و صعود و نزول می فرماید! اینها چیست؟ اینها همه اش دنیاست، همه ی اینها دنیا است، همه ی اینها توجه به ماسوی الله است، همه ی اینها توجه به غیر خدا و توجه به ظواهر است و تاثیری در آنجا ندارد، نماز، آقا بیا عادی بخوان یا حالا از شما عکس می گیرند یا نمی گیرند بیا نمازت را بخوان، خانه چطوری نماز می خوانی؟ حالا عبات کنار رفت، رفت که رفت به جهنم این که درست کردن ندارد، صافش کنیم، این طرفش کنیم، این حرفها را ندارد، نمازی را که انسان می خواند در آن نماز توجهی نباید داشته باشد به غیر از خدا و به غیر از آن مسائل و مطالبی که در حال نماز آن مطالب را ادا می کند، وقتی دارد توجه می کند به ایاک نعبد و ایاک نستعین، درست بگوید، شوخی نکند با خدا، به جد بگوید، تصور نکند که **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (الْفَاتحة، 5)** این که حالا بعضی ها می گویند: که ما چون واقعا ایاک نعبد نمی گوئیم، و واقعا قصد نمی کنیم که واقعا خدا را عبادت کنیم، وقتی اینطور نیستیم پس بنابراین نباید قصد جدی کنیم باید قصد حکایی کنیم و اخبار کنیم، اخبار از اینکه فرض کنید ما دستور داریم ایاک نعبد بگوئیم و الان هم طبق دستور عمل می کنیم، این نماز روبات است، این نماز نیست، به آن مقداری که می توانید باید ایاک را درست بگوئید نیت کنید که خدا اضافه کند، بله اشکال ندارد می گوئیم خدایا ما نمی توانیم آن ایاک نعبدی که امیرالمؤمنین گفت بگوئیم واقعا نمی توانیم تا روز قیامت هم نمی توانیم، آن ایاک نعبدی که امام صادق عرضه داشت به خدا، آن ایاک نعبد را ما نمی توانیم بگوئیم، خُب یک در میلیونش را که می توانیم بگوئیم، می گوئیم خدا ما الان این را نمی توانیم بگوئیم و لکن ما این را می گوئیم تو جامعه حقیقت به او ببوشان، خودمان را جلو ببریم، خودمان را در پیشگاه خدا دست کم نگیریم، موقعیت خودمان را در پیشگاه خدا دست کم نگیریم و از این دست کم گرفتن مأیوس نشویم، نه، بدانیم که خدا به ما لطف دارد، خدا ما را عزیز دارد و خدا ما را موفق کرده است که الان در کنار او بایستیم. و می توانستیم این کار را نکنیم و خیلی ها هستند که توفیق برای این دو رکعت نماز را پیدا نکردند و نخواهند کرد، حال که این توفیق برای ما پیدا شده چرا از این سفره استفاده نکنیم؟ چرا بهتر فایده و نفع ببریم؟ چرا آنطوری که بزرگان فرموده اند عمل نکنیم که وقتی مشغول به نماز می شوید باید این معانی را به واقع و به حقیقت ادا کنید تا اتصال به ملکوت این الفاظ و

وصل شدن به مفاهیم و وصل شدن باطن و مثال و بالاتر از مثال که ملکوت است که بالاتر از جنبه مثالی و صوری است، بالاتر از جنبه‌ی مثالی و صوری خود را به مفاهیم و به معانی این کلمات وصل کنید بروید داخل، بروید و یک مقداری نزدیک بشوید.

فرض کنید شما اگر بخوانید یک نماز بخوانید، نماز از الحمد لله رب العالمین اینطور نیت بکنیم که: ما که بلد نیستیم حمد خدا را بکنیم خُب این که هیچ! الرحمن الرحیم خب ما که معانی رحمان و رحیم را خوب نمی‌فهمیم آنطوری که بقیه فهمیدند خُب این هم هیچ! **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (الفاتحه، 5)** **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (الفاتحه، 6)** خدا ما را هدایت کن به راه راست خُب ما که در راه راست هستیم، این دیگر هدایت بکن ندارد، خُب بعد از تشیع و این وضعیتی که داریم خب بالاتر از این هم مگر مساله‌ای هست؟ **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (الفاتحه، 7)** به همان‌هایی که نعمت دادی و از گمراهان قرار ندادی، خُب ما به این نیت بخوانیم چی شد؟ چهار رکعت گذشت، چهل رکعت اگر بعد از این بخوانیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل شد؟ چه حال و هوایی پیدا کردیم؟ چه تغییری در خود بعد از نماز پیدا کردیم؟ مگر فرمودند وقتی که نماز می‌خوانید بعدش ببینید آیا تبدل حالی برایتان شده یا نشده اگر شده خدا را شکر کنید و اگر نشده بدانید این نمازی که خواندید نمازی بوده که از روی عادت خوانده شده است مگر این حرفها را نزدند؟ خُب آیا با این خواندن نماز و با این کیفیت، انسان به این مرتبه می‌رسد؟ با این نحوه که ما که نمی‌توانیم ایاک نعبد بگوییم چون پیغمبر می‌گفت ما هم می‌گوییم، چاره نداریم، نگوییم نمازمان باطل است، سوره حمد را حتما باید بگوییم، او می‌گفت ایاک نعبد ما هم می‌گوییم، او می‌گفت الحمد لله ما هم می‌گوییم، او می‌گفت **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (الإخلاص، 1)** ما هم می‌گوییم، خُب همین؟ او می‌گفت و ما هم می‌گوییم! خُب یک بچه هم بگوید یک نوار هم بخواند همین است، یک سی‌دی هم بگذارید همین است، ضبط هم بخواند همین است من هم بخوانم همین است، آن ضبطی که الان دارد می‌گوید ایاک نعبد چیزی می‌فهمد؟ مطلبی درک می‌کند؟ عبودیتی را می‌فهمد؟ یا فرض بکنید که **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الفاتحه، 2)** دارد می‌گوید معنای حمد را می‌فهمد؟ معنای شکر را می‌فهمد؟ چی می‌فهمد؟ صد دفعه باز همان آهن است و سیم است و پلاستیک، خبری نیست، این که گفتند شما بگو این چه نمازی است؟ هان! رفقا، دارند توجه می‌کنند که من منظورم چیست؟

این که بزرگان می‌فرمودند که وقتی نماز را می‌خوانی به قصد انشاء باید خواند و به قصد اینکه الان این نماز بر تو نازل شده است و الان تو متوجه این نماز شده‌ای و الان تو مکلف به این نماز شده‌ای و الان سوره‌ی حمد بر تو نازل شده و خدا می‌گوید این که بر تو نازل شده برای من بخوان، این را که من بر تو نازل کردم حالا بیا برای من بخوان، من به تو یاد دادم که بگویی الحمد لله حالا می‌گویی بلد نیستیم؟ من به تو یاد دادم که بگویی ایاک نعبد و ایاک نستعین حالا می‌گویی از من بر نمی‌آید؟ من به تو یاد دادم که چگونه خودت را در معرض هدایت قرار بدهی **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** خدایا من را در این نماز در راهی قرار بده که بر آنها نعمت کردی، خُب بله در آن راه قرار بده یعنی استمرار ببخش، از این راهی که من الان دارم، مرا به این طرف و آن

طرف منحرف نکن، دائماً انسان باید از خدا بخواهد، دائماً انسان باید این مساله را طلب کند، پس شما خیال کردید که چی؟ نماز یک مساله‌ای است که دو رکعت را بیا بخوان و رفع تکلیف شد و برو پی کارت، نماز همه اش دعا است، همه اش خواست است، خدایا مرا در راه عرفای الهی خودت قرار بده، **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**، انعمت علیهم چه کسانی است؟ به روایت صریح از رسول اکرم صراط علی¹، صراط، صراط علی است و شیعیان علی، شیعیان علی چه کسانی هستند؟ سلمان، ابوذر، مقداد، اینها هستند ما را در آن راه قرار بده آیا ما در راه سلمانیم؟ واقعا الان به خودمان فکر کنیم، هستیم یا نیستیم؟ ما در همان افق حرکت می‌کنیم؟ افکار ما در همان افق است؟ اگر سلمان الان بیاید بنشیند پیش ما، همین امروز جمعه، بیاید بنشیند پیش ما با ما صحبت کند به ما نمی‌خندد؟ خُب او یک شیعه و ما هم یک شیعه، او یکی و ما هم یکی، اگر از کیفیت توحیدمان بپرسد از کیفیت شناخت امام بپرسد، بابا آمد دو کلمه با ابوذر حرف زد ابوذر دوام نیاورد و داشت سیم‌ها قاطی می‌شد، بلند شد رفت پیش پیغمبر، گفت نگاه کن بین دارد چه می‌گوید؟ حضرت به سلمان گفت باهاش مدار کن، چه خبر است؟ این تحمل ندارد، اباذر با آن مقامش با آن وضعیتی، این کلام، کلام پیغمبر است: **لو علم اباذر ما فی قلب سلمان لقتله او کفره**² اگر اباذر می‌دانست که در دل سلمان چیست و سلمان در چه افکاری است و در چه افقی است و به چه مطالبی معتقد است، چه مطالبی معتقد است، اگر می‌دانست....

راجع به این قضیه تصور کردیم؟ شما الان تصور کنید، خُب آن اطلاعاتی را که تا بحال از دین و پیغمبر و معاد و مبدء و ولایت و اینها به ما داده اند خُب ما بلدیم مگر چیز دیگری هم هست؟ تازه آنچه را که اباذر در قلبش است اگر ما می‌دانستیم ما این بلا را سرش درمی‌آوردیم، ما چه می‌دانیم؟ ما از ولایت چه می‌دانیم؟ ما از حقیقت امام علیه‌السلام چه می‌دانیم؟ ما از کیفیت ربط چه می‌دانیم؟ بعد از گذشت هفتاد سال از سَنَمَن تازه می‌گوییم امام اشتباه می‌کرد و مطالبش اشتباه بود و مسائلش با علوم امروز مخالف بود! دست شما درد نکند! خُب حالا این خندیدن ندارد؟ حالا این خندیدن ندارد واقعا؟ نه تنها بعضی بلکه همه‌ی افراد و همه‌ی اشخاص. من این قضیه را می‌خواستم در آخر صحبت‌م بگویم ولی حالا در ابتدا آمد.

ما در مشهد مشرف بودیم، یک روز یک شخصی آمده بود به دیدن مرحوم آقا یکی از بزرگان اهل علم بود که الان فوت کرده و به رحمت خدا رفته، آمده بود به دیدن ایشان، در ضمن صحبت بحث از مساله‌ی ولایت امام علیه‌السلام شد، ولایت امام، البته صحبت روی مساله‌ی ولایت فقیه رفت و بالنسبه ولایت امام هم مطرح شد و ایشان از افتخارات علمی خودش را و آن یافته‌های سالها درس و تحقیق خودش را در روایات و... این را نقل می‌کرد که اگر امام علیه‌السلام به یک نفر بگوید برو زنت را طلاق بده یا از شوهرت طلاق بگیر این اصلا از امامت ساقط می‌شود! و دیگر به این نباید توجهی کرد خُب یعنی اگر امام زمان علیه‌السلام الان

1. الکافی، ج 1، ص 424

2. مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، ص 307؛ الکافی، ج 1، ص 401.

تشریف بیاورند و به یک نفر بگویند که دیگر از این به بعد ادامه زندگی برای شما و برای عیالتان صلاح نیست و باید از هم جدا بشوید، خُب همین که ایشان این حرف را زد دیگر امام زمان نیست! چرا؟ چون امر به خلاف شرع کرده است! ادامه‌ی زندگی دست ما است، شرع این ادامه‌ی زندگی را در دست ما قرار داده، بخواهیم زندگی می‌کنیم نخواهیم جدا می‌شویم، مگر امام می‌تواند حکم کند؟ مگر امام می‌تواند خلاف شرع بیان کند؟ اصلاً اصل امامت بر این است که مطابق با شرع عمل کند، اگر امام آمد یک روز حرف خلافی زد، حرف مخالف با شرع زد، چگونه آن حجیتی که بر اساس آن حجیت کلام امام علیه‌السلام تنفیذ دارد آن حجیت باقی و برقرار می‌ماند؟ چگونه اینطور می‌شود؟ مرحوم آقا فقط نگاه می‌کردند و می‌خندیدند، چه بگویند؟ می‌خندیدند، نه جوری که او خیال بکند که مطلب غیر از این است، گاهی اوقات خنده از روی استهزاء می‌کنند، گاهی اوقات نه، آدم واقعاً خنده‌اش می‌گیرد، بعد از هفتاد سال یا هفتاد و پنج سال سن ایشان بود، آن موقع بعد از این همه درس خواندن و این همه احادیث و فلان، انسان بگوید اگر امام علیه‌السلام بگوید از امامت ساقط می‌شود! این است؟ این میزان معرفت ما به امام است که خُب البته اگر رفقا این مساله را مطالعه کرده باشند نمیدونم در جلد اول یا دوم اسرار من راجع به این قضیه صحبت کرده‌ام.

واقعاً اگر سلمان بیاید و در اینجا بنشیند و راجع به اعتقادات ما صحبت بشود، به ما نمی‌خندد؟ خُب حال اگر سلمان یکی از آن مطالبی که در ذهن و در دل دارد و به آن مسائل رسیده است نه اینکه از پیغمبر شنیده یا از امیرالمؤمنین، خودش رفته رسیده، سلمان اینطور نبود که بشنود، به مطلب رسیده بود، یکی از آن حرفها را به ما بزند ما چه وضعی پیدا می‌کنیم؟ این را برای این عرض می‌کنم که بدانید این روایت معنای دیگری دارد غیر از آنچه که در میان عوام معروف است، آنچه که در میان عوام معروف است این است، تفسیری که راجع به آن می‌شود: که اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، بواسطه عدم تحمل ادراک این مطلب یا تکفیر می‌کند و می‌گوید کافر شدی همانطوری که ایشان گفت اگر امام زمان این مطلب را بگوید از امام زمانی ساقط می‌شود، یعنی تکفیر، بر خلاف شرع حرف زدی، برخلاف نص صریح قرآن حرف زدی، بر خلاف ضرورت حرف زدی، و کسی که بر خلاف ضرورت عملی انجام بدهد و حرفی بزند خُب این در این صورت از اسلام سقوط می‌کند، خُب این معنای کفره، دوم اینکه لوقته یا اینکه می‌آید می‌کشد می‌گوید مهدورالدم شد، و مرتد شد، حالا هم که مرتد شد حکمش اعدام است، همانجا شمشیر را برمی‌دارد دو نصفش می‌کند و می‌گذارد کنار، چون از اسلام بیرون آمد و حرفی زده که این اصلاً با توحید نمی‌خواند، حرفی که زده اصلاً با وحدت نمی‌خواند، حرف اصلاً بر خلاف وحدت زده، از وحدت وجود حرف زده! باید اعدامش کرد! این لوقته او کفره.

مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه این روایت را جور دیگری معنا کردند توجه کنید، ایشان می‌فرمودند، البته من توضیح می‌دهم و از توضیح من شما معنای ایشان را درک می‌کنید، اگر سلمان بیاید در اینجا بنشیند و یک مطلب و یکی از آن اسراری که فهم او و ادراک او در تحت سعه‌ی من نیست، در تحت

سعه‌ی من نیست را بگوید از آنجایی که من اعتماد به سلمان دارم و می‌دانم حرف بی‌خود نمی‌زند یا در اینجا اعتمادم از بین خواهد رفت - مثل این آقا- که همانجا که یک حرفی بر خلاف شرعی که در ذهن دارم و بر خلاف مبانی که در ذهن و نفس خودم درست کردم، چون انسان ممکن است خیلی چیزها درست کند، این شرعی که الان ما در ذهن درست کردیم آیا شرع واقعی است؟ آیا دین واقعی است؟ معارفی که ما الان در ذهن داریم آیا معارف، معارف واقعی و حقیقی است؟ ما که معتقدیم به اینکه امام علیه‌السلام از پشت این دیوار خبر ندارد آیا این واقعی است؟ ما که معتقدیم به اینکه امام علیه‌السلام یک پشه را نمی‌تواند بگیرد از روی هوا، این دین واقعی است؟ ما که معترفیم و اعتراف می‌کنیم و کتاب می‌نویسیم بر اینکه امام علیه‌السلام اشتباه هم ممکن است بکند و مانند سایر افراد است آیا این دین، دین واقعی است؟ ما که معتقدیم بر اینکه آن طهارتی که در آیه آمده: **... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (الأحزاب، 33)** خداوند اراده و مشیت او تعلق گرفته که شما را به طهارت مطلقه برساند و هیچ گونه نقص و شبنی نسبت به آن تحقق عصمت مطلقه که یک مرحله‌ای است که در آن مرحله **لا يبقی فی الوجود الی الله** در آن مرتبه یعنی از مقام اخلاص و انطباق عمل بر طبق رضای الهی بالاتر رفته، نفس فعل انسان، فعل الله شده است این را می‌گویند آن مقام طهارت. **... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (الأحزاب، 33)** می‌گویند که این اراده، اراده‌ی تشریعی است یعنی خدا شما را راهنمایی می‌کنند، هدایت می‌کند، ای رسول خدا، ای پنج‌تن، ای ائمه، ای سایر افراد ما شما را راهنمایی می‌کنیم، اراده‌ی تشریعی ما بر این است که شما به اینجا برسید، کار کردید می‌رسید به مقام قرب، کار نکردید نمی‌رسید به آنجا، دست خودتان است، ارتباطی به ما ندارد، قربان عمه‌ام بروی، خُب این اراده نسبت به همه‌ی افراد است، نسبت به شمر و یزید هم خدا یک همچنین اراده‌ای دارد، چرا برای ائمه بیاید بگوید؟ چرا راجع به پنج‌تن در اینجا آمد و این حرف را زده؟ این گوهر ناسفته‌ای که جنابعالی سفتید آیا می‌دانید این قضیه به این مطلب برمی‌گردد و نقض به این می‌شود که پس خدا راجع به سایر افراد اراده ندارد سایر افرادی که آنها به این دنیا آمدند به صرف اینکه جزو این گروه نیستند و داخل در این سلسله قرار ندارند خدا نسبت به آنها اراده ندارد که به مقام طهارت برسند اینها باید در همان ظلمت بمانند در همان وضعیت باید قرار پیدا کنند اینها همه خلاف است، آیا اینها این دین، دین واقعی است؟ یا شریعت شریعت ساختگی است؟

اگر ما آمدیم با یک همچنین مساله‌ای مواجه شدیم و یکی از آن مطالبی که سلمان در دل دارد، آمد با ما مطرح کرد ما در مقابل او چه موضعی می‌گیریم؟ همین الان، همین الان روز جمعه، آمد در کنار ما نشست و یک مطلبی گفت، خُب من که نمی‌دانم چه می‌گوید، نه من خبر دارم، اگر خبر هم داشته باشم نمی‌توانم بگویم، حالا یک مساله‌ای، یک مطلبی آمد بگوید، یک قضیه‌ای آمد برای ما گفت که شنیدن این قضیه و شنیدن این مساله در قوای باطنی و مثالی ما نمی‌گنجد و نمی‌توانیم درکش کنیم، ادراک کنیم، درک غلط است، بگویید ادراک، ادراک نمی‌توانیم بکنیم، یکی از این دو حال را به خود می‌گیریم یا اینکه همان موقع او را از عدالت ساقط می‌کنیم و او را به جنون یا خُبَل، بلاهت و یا به ارتداد، مرتد شدی، تمام شد، کارت تمام شد! یا او را

متهم می‌کنیم و همانجا گردنش را می‌زنیم این می‌شود: لقتله، می‌کشد و او را از بین می‌برد - البته این معنایی که دارم می‌کنم این معنا معنای عامیانه است نه آن معنایی را که آن بزرگ فرمود - یا اینکه نه، ما از کشتنش صرف‌نظر می‌کنیم و قتلش را محوّل می‌کنیم به مسائل حقوقی و قانونی و این حرفها و برای خودمان دردسر نمی‌خواهیم درست بکنیم! چرا حالا ما این کار را بکنیم؟ مسئله به مراجع قانونی واگذار بشود و آنها تصمیم بگیرند ولی حداقل اینکه ما او را تکفیرش می‌کنیم، و می‌گوییم این کافر شده است این همان معنای اول.

اما ایشان چه می‌فرمود؟ می‌فرمود: ما در اینجا یکی از این دو قضیه را داریم یکی از این دو مطلب را، یا اینکه او را کافر می‌کنیم چون در تحت مدركات ما نمی‌گنجد، چطور اینکه همیشه این کار را انجام می‌دهیم و بجای اینکه خود را ببریم و در تحت آن مرتبه‌ی شناخت و معرفت او قرار بدهیم، مرتبه‌ی خود را بر آن مرتبه غلبه می‌دهیم و او را از آن مرتبه ساقط می‌کنیم و او را تکفیر می‌کنیم ما معمولاً کتابهایی که می‌خوانیم، معمولاً به مطالبی که می‌رسیم، چگونه نسبت به آنها برخورد می‌کنیم؟ آیا برخورد ما منصفانه است؟ آیا از روی تحقیق نگاه می‌کنیم؟ یا نه! تا می‌بینیم یک قضیه‌ای نقل شده بر خلاف نظر ما می‌گوییم دروغ گفته است! تمام شد.

هیچ نمی‌گوییم شاید راست گفته و چون راست گفته بروم ببینم چرا؟ و قضیه کجاست؟ این زحمت را به خود نمی‌دهیم، زحمت بالا آمدن را به خود نمی‌دهیم و این مصیبت است، درد ما و درد اجتماع ما این است که اجتماع ما نمی‌خواهد خودش را بالا بیاورد، می‌خواهد همین‌جا بماند، می‌گوید من همین قدر هستم و همین‌جا می‌مانم، می‌گوییم بابا بالاتر از این هم وجود دارد، بالاتر، طبقه بالاتر، طبقه بالاتر، می‌گوید نه! همین قدر است و من می‌خواهم همین قدر بمانم، فکرم می‌خواهد در همین قدر باشد، ذهنم می‌خواهد در همین قدر توقف کند و اصلاً بیش از این نمی‌خواهم، شما چه می‌گویید؟ نمی‌خواهم اصلاً تو حرف بزنی، نمی‌خواهم اصلاً تو مطلب بگویی، من می‌خواهم در این حد بمانم، این درد، درد ما است شیعه‌ی امیرالمؤمنین در یک حد خودش را نگه نمی‌دارد و بجای بالا کشیدن خود، دیگری را از بالا به زمین نمی‌کشانند و به جای ارتقاء روحی که او باید پیدا کند، دیگران را از مرتبه ساقط نمی‌کند، ولی ما اینجور نیستیم، وقتی که با یک واقعیت برخورد می‌کنیم، وقتی با یک قضیه برخورد می‌کنیم، وقتی با یک معنا برخورد می‌کنیم، چگونه جبهه می‌گیریم؟ می‌گوییم درست است یا نه؟ تا می‌بینیم نمی‌فهمیم، می‌گوییم این دروغ می‌گوید، این سواد ندارد، این اشتباه کرده، حالا فوqش هم بخواهیم خیلی نسبت به او حسن‌ظن داشته باشیم می‌گوییم اشتباه کرده، نمی‌گوییم عجب! شاید ما تا بحال اشتباه کردیم! این را نمی‌گوییم، عجب! ما اینجوری فهمیدیم برویم ببینیم قضیه چی است! عجب! تابحال اینطور به ما گفتند! این یک مسالهی جدیدی است ببینیم درست است یا نه؟ ببینیم واقعیت دارد یا نه؟ که اگر واقعیت داشت آن وقت بیائیم خودمان را اصلاح کنیم، این کار را انجام نمی‌دهیم فوراً می‌گوییم دروغ است.

و در این مساله این را بدانید آن ریاضتی که من خدمتان عرض کردم مسالهی ریاضت این است یعنی انسان در مقابله‌ی با حقایق آن پوشش‌هایی را که تا بحال بر نفس خود بواسطه‌ی جریانات مختلف اجتماعی و

شخصی و ارتباط‌های خانوادگی و شخصیت و شئونی که آن پوشش‌ها بواسطه‌ی آن شئون برای خود قرار داده آن پوشش‌ها مانع از رسیدن به حق نشود این می‌شود ریاضت، لبّ و اصل و اساس مساله‌ی ریاضت این است، نه ریاضت به کم خوردن است، نه ریاضت به نخوردن است، نه ریاضت به غار رفتن است، نه ریاضت به مطالب شاق و اینها انجام دادن است، اینها نیست، آنچه که در لسان ائمه علیهم‌السلام در تعریف ریاضت آمده این است که انسان در اتجاء با قضایای واقعی خود را نبازد، خدا تو را حرّ آفرید، خدا تو را آزاد آفرید، سیدالشهداء علیه‌السلام چه می‌گوید: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً¹ چرا خودت را، باختی؟ چرا خودت را آن موقعیت متعالی خودت را، که باید به مقامی برسی که مورد غبطه و رشک ملائکه واقع بشوی آمدی آن موقعیت را از دست دادی و به فرومایه‌ترین افراد در این دنیا سر تعظیم فرود آوردی؟ چرا؟ برای چی؟ امام حسین این را می‌خواهد بگوید، عاشورا برای این قضیه درست شده است، من پسر پیغمبر با این مقام بلند شوم بیایم زیر سلطه‌ی یزید؟ یزید سگ‌باز، یزید قمارباز، یزید شطرنج‌باز، من باید بیایم و بگویم خلافت تو را قبول کردم، امر تو امر من است، نهی تو نهی من است، وای وای! واقعاً چه خبر بوده؟ قضیه چه بوده؟ حکم تو حکم من است، وقتی که یزید نامه فرستاد برای ولید والی مدینه در آن نامه نوشته بود باید از حسین بن علی بیعت بگیری با این مضمون، امر او امر من است، نهی او نهی من است، هرچه را که او می‌خواهد انجام بدهد باید از طرف من انجام بدهد، من آنچه را که می‌گویم باید اطاعت کند، بلند شو بلند شود، بنشینند بنشینند اینجوری اگر بیعت کرد، کرد، اگر نه سرش را جدا کن و برای من بفرست!

خُب حالا امام حسین زیر بار یک همچنین بیعتی می‌رود؟ این دو روز دنیا ارزش این را دارد انسان یک همچنین بیعتی را زیرش را امضاء کند؟ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ عبد غیر خودت نباش! آن هم عبد کی؟ عبد یک حاکمی که برای رسیدن به خلافت و به حکومت خودش، از هیچ جنایتی در این دنیا فروگذار نمی‌کند، هرچه می‌خواهد باشد، باید بروی بیعت او را امضاء کنی، باید بروی زیر این سند مهر کنی، خدا تو را بنده‌ی من قرار داد من که مافوق طبیعتم، مافوق عوالمم، مافوق هرچه مقید و هرچه محدّد به امکان است، مافوق این قرار داد، می‌گویم تو بیا پیش من، با آمدن پیش من، تاج افتخار آنوقت سرت بگذار، آن وقت، مردم می‌گویند چی؟ می‌گویند بیا پیش من، جای دیگری نروی، بیا در روضه‌ی من، بیا در جلسه‌ی ما، در روز جمعه به جای اینکه جاهای دیگر بروید من بگویم بلند شوید بیاید اینجا، شلوغ‌تر بشود، کفش‌های دم در بیشتر بشود، ماشین‌هایی که اینجا می‌آیند، همه بیایند ببینید که چقدر اینجا زیاده‌تر شده و افراد بیشتر آمدند، اینها همه چی است؟ دعوت به خود، این با فیلم و تئاتر تفاوتی نمی‌کند، چه اینجا فیلم پخش بکنند چه اینجا این مطالب باشد وقتی که نیت این باشد مساله همین است، وقتی نیت این باشد تفاوتی نمی‌کند صورت مساله فرق می‌کند خود اصل قضیه تفاوتی ندارد،

1. نهج البلاغه (عبد)، ج 3، ص 50.

مگر پیغمبر نفرمود: تمام آنچه که در امت گذشته اتفاق افتاده است **طابُ النَّعْلُ بِالنَّعْلِ**¹ در امت من هم اتفاق خواهد افتاد، دوتا دمپایی کنار هم بگذارید چه فرقی می کند؟ هیچ فرقی نمی کند، فقط یکی راست است و یکی چپ، حالا بعضی دمپایی ها درست می کردند که چپ و راستش هم یکی بود در سابق، **طابق النعل بالنعل** یک میل فرق نمی کند، انحنا همان است، تدویر همان است، شکل همان است، جنس همان است، همه اش همان است، وزن همان است، **وَالْغُدَّةُ بِالْغُدَّةِ** تیرهای که درست می کردند برای اینکه کمان دار داشته باشند همه ی آنها یکسان است همه ی آنها یک اندازه، بطوری که اگر شما هر کدام را بردارید و کنار همدیگر بگذارید تفاوتی برایش قائل نمی شوید، حضرت فرمودند: آنچه که در اُمم گذشته اتفاق افتاد همان امتحانات همان فراز و نشیب ها همان در امت من اتفاق می افتد بعینه، بدون اینکه تفاوت داشته باشد.

حضرت موسی از دنیا رفت اول کسی که در مقابل وصی حضرت موسی قد علم کرد زنش بود، ارتشبد فلان... شروع کرد خلق الله را جمع کرد، زن حضرت موسی، لابد هم که یک شبه چندتا درجه گرفت، آنکه پاسبان هم نبود از فردا شد ارتشبد و فرماندهی کل قوای لشکر بنی اسرائیل و نمی دانیم قبطی ها و فلان، حرکت، چه کنیم؟ برویم حکومت را از دست وصی حضرت موسی بگیریم، به این طرف و آن طرف نامه ها می نوشت، با افراد به این طرف و آن طرف، رفتند و آمدند در مقابل وصی حضرت موسی صف آرایی کردند، خون ها ریخته شد، جنگها انجام شد، بالاخره وصی حضرت موسی غلبه کرد و او را اسیر کردند و آوردند و گفت به حرمت حضرت موسی آزاد هستی و حساب و کتابت با خدا است.

عین این قضیه بعد از پیغمبر اتفاق افتاد، جناب ارتشبد عائشه! سپهبد هم نه! بالاخره زن رسول خدا را نمی شود به این درجات پائین... نمی دانم بالاتر از ارتشبد هم مقامی هست یا نه؟ اطلاع ندارم، جناب حضرت ارتشبد عائشه آمدند اطرافش را گرفتند طلحه و زبیر، آمدند، گفتند: به به نگاه کن از همان چیزی که می ترسیدیم در آن افتادیم، علی آمد شد خلیفه ی پیغمبر، همانی که می گفت عثمان را بکشید چون سهمش را از بیت المال قطع کرده بود یا کم کرده بود، راه می رفت توی مدینه می گفت: **أَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَّرَ** او را به یک فرد یهودی لنگ تشبیه کرده بود، عثمان هم می لنگید، می گفتند: عثمان لنگ بخاطر همین بود، همان شخص می آید و شروع می کند می گوید علی بن ابیطالب، عثمان را به قتل رسانده، قتل به تحریک علی بوده، تهمت شروع می شود، از راه حق که نمی توانیم بیاییم جلو، از راه صدق که نمی توانیم به جنگ علی برویم، چون علی خودش چیست؟ علی خودش مجسمه ی صدق است، صدق که با صدق نمی جنگد، صدق که با صدق نمی جنگد، راستی که با راستی در نمی افتد، صفا که با صفا مقابله نمی کند، باید آن که می خواهد مقابله بکند خلاف باشد، امیرالمؤمنین صدق است پس خلافش باید چی باشد؟ دروغ، این یک معیار است، خلاف صفا باید چی باشد؟ کلک و نفاق، خلاف راستی و درستی باید چی باشد؟ حُقه، آمدند حقه بازی کردند، تهمت زدند به امیرالمومنین

که علی آمده و عثمان را کشته، باید از عثمان خونخواهی کنیم، نامه نوشتند به افراد، این طرف و آن طرف که **مِنْ عَائِشَةَ**، ام المؤمنین مادر مؤمنین، **زَوْجَةَ رَسُولِ اللَّهِ الْيَافِلَانِ**، زن پیغمبر دارد نامه می نویسد! وقتی نامه به این شخص می آمد تکان می خورد، زن پیغمبر آمده یک همچین قضیه ای را گفته، آن احمق حالا به جای اینکه بلند شود برود تحقیق کند فوراً دلش می سوخت و افراد قبیله ای خودش را راه می انداخت، البته بعضی ها بودند که جواب می دادند برو توی خانه ات بنشین و صدايت درنیايد ولي بعضی ها هم یک چیزیشان می شد، بالاخره امیرالمؤمنین است باید اینجا امتحان بشود، همه باید بیایند رو، و همه آنهایی که ادعا می کردند باید بیایند رو، و باید خودشان را نشان بدهند، خدا یک سپهد عایشه، ببخشید، ارتشبد عایشه را آورد و در آنجا قرار داد و گفت این امتحان من، امتحان من، این علی این هم عایشه این هم امتحان، همه آمدند دو صف شدند، صف دروغ گویان، صف حقه بازها، صف متوجهین به دنیا، صف آنهایی که نفسشان نمی توانست علی مرتضی را قبول کند و تحمل کند آمدند در یک صف، و صف افرادی که آنها البته آنها هم دارای مراتب بودند صف سلمان، سلمان نه چون به رحمت خدا رفته بود، صف عمار و مقداد و حذیفه و حبیب و حجر و... امثال ذلک و اینها در آن طرف با اختلاف مراتبی که همه ای آنها داشتند آنها هم در یک طرف قرار گرفتند، آمد و جنگ شروع شد و هرچه امیرالمؤمنین سعی کرد جلوی این جنگ را بگیرد، برادر عایشه محمد بن ابی بکر را فرستاد در خیمه ای عایشه که برو نصیحتش کن که اگر می شود برگردد، رفت آمد و او را بیرون کرد و بعد خیلی برخورد کرد و به عایشه گفت: ای کاش از مادرت به دنیا نیامده بودی که ننگ برای اسلام بشوی و این عار را بر خاندان رسول خدا باقی بگذاری که مردم ببیند زن پیغمبر که مشمول آیه **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ... (الأحزاب، 32)** ای زنهای پیغمبر شما مثل بقیه ی نیستید و با بقیه زنهای فرق می کنید شما به پیغمبر منتسب هستید، فهمیدید کجایید؟ شما زن فلان آدم الوات و اینها که نیستید، شما زن پیغمبرید **وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (الأحزاب، 33)** خودتان را بیرون نیاورید، **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** و در منازل خود بنشینید و حرمت رسول خدا را حفظ کنید، تو حرمت رسول خدا را حفظ کردی؟ اینجا دیگر می تواند به برادرش بگوید که علی عثمان را کشت؟ اینجا دیگر نمی تواند بگوید، چون الان برادرش در مقابل اوست، سر آدمهای عوضی و آدمهای نفهم و آدمهای عامی و آدمهایی که ساده و فلان هستند می تواند انسان کلاه بگذارد، ولی سر برادرش را که دیگر نمی تواند کلاه بگذارد و بگوید علی کشت، او گفت که دیگر حل مساله همین است و خلاصه باید علی حکومت و دولت را به ما بدهد! آنجا راستش را به برادرش گفت، امیرالمؤمنین گفت خیلی خب حالا که اینطور است دیگر چاره نداریم، جنگ شروع شد از طرفین، خلاصه امیرالمؤمنین غلبه کرد و عایشه را اسیر کردند و آوردند پیش امیرالمؤمنین ایشان چه کرد؟ گفت اعدامش کنید؟ دارش بزنید؟ چادر از سرش بردارید تا همه ببینند؟ ببینند این چه کار کرده! اگر ما بودیم این کارها را می کردیم! ولی امیرالمؤمنین چه کار کرد؟ یک دفعه یاد پیغمبر افتاد، او به عایشه نگاه نمی کند او دارد به پیغمبر نگاه می کند او به اینکه عایشه آن کار را کرد نگاه نمی کند، این کار را کرد که کرد، خودش می داند و خدای خودش، پیغمبر قضیه اش چه می شود؟ حرمت پیغمبر قضیه اش

چه می شود؟ مرتبه‌ی پیغمبر مساله‌اش چه می شود؟ بین این علی و بین آنهایی که آمدند بعد از پیغمبر در خانه دخترش را آتش زدند خیلی فرق است، خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است، این علی شایسته‌ی خلافت است، این علی شایسته‌ی حکومت است این علی، امیرالمؤمنین چکار کرد گفت: و اما عایشه فقد ادرکها ضعف رأي النساء عائشه را ضعف تصمیم زنان، او را به دام انداخت و او را گرفتار کرد، فلها بعد ذلك حرمة الاولى و الحساب على الله يعفو من يشاء و يعذب من يشاء¹ اصلا وقتی انسان این عبارتها را می خواند مو بر بدنش راست می شود این مرد کی بود؟ این چی بود؟ در چه افقی؟ می گوید این یک کار را کرد، ما را هم به زحمت انداخت، از مؤمنین کشته شدند، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین در آن جنگ کشته شدند، تقصیر کی بود؟ تقصیر عائشه بود دیگر، در همان جنگ جمل از اصحاب خاص حضرت در آن جنگ کشته شدند که خُب نتیجه‌اش هم چی شد؟ نتیجه‌اش صفین شد، ولی امیرالمؤمنین به اینها نگاه نمی کند، زخم‌ها که به تنش خورده، در جنگ که نان و حلوا خیر نمی کنند، یا مثل بعضی‌ها اینجا بنشینند و بگویند موشک بزنید! نه خود امیرالمؤمنین می رود در وسط جنگ و از همه‌ی افراد به دشمن نزدیکتر است، حالا بقیه اگر نمی روند او نه، او خودش هم شمشیر می گرفت و خودش هم سوار می شد، سوار بر قاطر هم می شد که نگوید من سوار بر اسب شدم، سوار بر قاطر می شد امیرالمؤمنین.

یک وقتی، یادم آمد این قضیه گفتنش بد نیست، با مرحوم آقا جایی بودیم، در همان سه سال قبل از فوتشان بود، رفته بودیم بیرون مشهد یکی دو هفته‌ای بیرون مشهد از همین ییلاقات بیرون مشهد چون حال ایشان مناسب نبود و دکترها گفته بودند بایستی یک مدتی در بیرون از مشهد باشند در اخلمد بود، یک شب صحبت این شد و ایشان می گفتند علت اینکه امیرالمؤمنین سوار قاطر می شد چی بود؟ البته من هم در کتابها خوانده بودم که آن قاطر خیلی قوی بود، خصوصا آن قاطر با بقیه فرق داشت ایشان فرمودند نه، این برای تواضع بود، که امیرالمؤمنین که خلیفه و فرماندهی قوا بود و فرماندهی ارتش بود خود را از بقیه‌ی افراد در سطح پایین تر قرار بدهد در میدان، بعد ایشان این جمله را فرمودند: این جدّ ما چه کاری بود که نکرد؟ این جمله، جمله‌ای است که انسان بایستی که در آن فکر کند و بنویسد و قرار بدهد واقعا امیرالمؤمنین چه کاری بود که نکرد؟ چه کاری را زمین گذاشت؟ برای ما که امروز هزار و چهارصد سال بعد آمده ایم و می خواهیم فهم داشته باشیم، می خواهیم خر نباشیم، می خواهیم الاغ نباشیم، توجه می کنید می خواهم چه بگویم، خُب باید به چه کسی نگاه کنیم، می خواهیم حرّ باشیم، می خواهیم آدم باشیم، امیرالمؤمنین در این قضیه چه کرد؟

در این جنگ جمل آنچه که در تاریخ نوشتند دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، ننشسته بود عقب، نه، خودش جلو بود، عقب نبود، بفروماید بروید، نه، خودش جلو بود، دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، حضرت همینطور ایستاده بودند، داشت خون از بدنشان می رفت و داشتند عائشه را نگاه می کردند،

1. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج 1، ص 169 (با مقداری اختلاف).

گفتند دیدی چکار کردی؟ نگاه به این طرف بکن نگاه به آن طرف بکن، بین چه کردی؟ سرش را انداخته بود پایین هیچ نمی گفت، بعد حضرت فرمودند: و اما عایشه فقد ادرکها ضعف رأي النساء خب بالاخره گرفتار شد فلها بعد ذلك حرمة الاولى و الحساب على الله يعفو من يشاء و يعذب من يشاء همان حرمتی که در زمان رسول خدا داشت الان هم همان است و الحساب على الله حساب که دست ما نیست این و الحساب على الله بدن انسان را می لرزاند این فلها بعد ذلك حرمة الاولى خیلی مساله نیست این و الحساب على الله حساب با خداست نه با من علی، من وظیفه‌ی خودم را انجام دادم تکلیف خودم را انجام دادم تا اینجا رساندم به من ارتباطی ندارد خدا می گوید علی! از عائشه باید بگذری، تمام شد، علی! اینجا مطلب را رساندی جلوتر نباید بروی، علی! به وظیفه‌ی خودت قیام کردی و اقدام کردی، از این به بعد باید مطلب را به ما بسپاری، ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم رسول خدا محترم، باید زنش و زوجه‌ی خودش هم همان احترام را داشته باشد حالا آن هر غلطی کرد تو باید بیائی جور دیگری آن را پاسخ بدهی؟ نه، و الحساب على الله يعفو من يشاء و يعذب من يشاء هر که را بخواهد ببخشد و هر که را هم بخواهد عذاب کند. دستور داد بیست نفر زن، نقاب پوش با زیّ مردانه لباس پوشیدند، یعنی با شمشیر و با نقاب، عائشه هم خبر نداشت، آنها به هیئت مرد درآمدند، مثلاً از همان چفیه‌های عربی لابد در آن زمان و اینها بوده و با وضعیت نقاب که صورتشان معلوم نشود به آن قیافه، حرکت کنند عائشه را ببرند از بصره تا مدینه - دویست فرسخ - که در طول راه کسی متعرض عائشه نشود، نگفتند خب خودت حالا برو، بلکه محفوظ و معزز عائشه را رساندند تا مدینه، در تمام طول این مسیر هی می‌گفت این هم علی، نگاه کن زن رسول خدا را در میان بیست تا مرد نامحرم سبیل کلفت، گردن کلفت، نامحرم دارد راه می‌اندازد...، هنوز هم در همان هوی و هوس خودش است، نگاه کن من را با مردها فرستاده! آخر زن پیغمبر را اینجوری می‌فرستند؟ آخر زن پیغمبر محترم نیست؟ معزز نیست؟ تو اگر محترم بودی این بساط را راه می‌انداختی؟ تو اگر برای خودت ارزش قائل بودی این اوضاع را درست می‌کردی؟ وقتی که به مدینه رسیدند یک دفعه نقاب را برداشتند دیدند اینها که سبیل ندارند، اینها ریش ندارند! آنجا هم دفعه‌ی دوم سرش را انداخت پایین.

این کار امیرالمؤمنین، این کار آن حضرت، حالا صحبت اینجا بود اگر این سلمان بیاید و یک همچنین مطلبی را به ما بگوید خب یا ما می‌آییم و نفس خود را غلبه می‌دهیم و می‌گوییم تو کافر شدی من درست می‌گوییم، تو مرتد شدی من درست می‌گوییم، تو را تکفیر می‌کنم، حالا گردنش را نمی‌زنی و می‌گویی گردن زدن مسئولیت دارد، تکفیرش که می‌کنی و تکفیر کردن هم که راحت است نه مسئولیتی دارد، نه هیچی، فوراً تکفیر می‌کنی، این یک مساله، مطلب دوم اینکه نه! نمی‌توانیم او را انکار کنیم، سلمان است و کاریش هم نمی‌شود کرد نمی‌توانیم بگوییم... با زهم صد رحمت به این، چون که نمی‌توانیم بگوییم که این خلاف کرده است! سلمان است، پیغمبر راجع به او چه گفتند، امیرالمؤمنین راجع به او چه گفتند، احوالش چه حکایت

می‌کند، اطوارش چگونه بوده، جایی برای ما نمانده، نمی‌توانیم، چون سالها با او بودیم، روزها و شبها با او بودیم، او را به دیانت و به صداقت و علم و معرفت، در بالاترین مرتبه نشانیدیم، حالا یک حرفی زده و ما نمی‌توانیم بفهمیم، حالا از دهنش دررفته، حالا یک چیزیش گرفته که ما را یک قلقلکی بدهد که یک همچنین مساله‌ای را مطرح بکند، نمی‌توانیم تکفیرش کنیم این چی می‌شود؟ از آن طرف هم خودمان نمی‌توانیم این مطلب را درک کنیم این کلام او که صادق است و حرفش درست است می‌آید و پدر ما را درمی‌آورد، چی می‌کند؟ ما را داغون می‌کند، چون نمی‌توانیم ضعف را متوجه او بکنیم خودمان هم که نمی‌توانیم مطلب را درک بکنیم، این می‌آید چکار می‌کند؟ پس این حرفش یعنی چی؟ پس این مطالبی که تابحال شنیدم یعنی چی؟ شروع می‌کند با فکر بازی کردن، و سعه و ظرفیت ما به حد هضم مطلب نمی‌رسد خودمان از بین می‌رویم پس لقتله یعنی خودش، نه اینکه لقتله یعنی او را می‌کشد، اگر اباذر بداند که در قلب ...، ببینید چقدر معنای عجیبی ایشان کردند؟ البته از نظر فنی هم این معنا درست است، از نقطه نظر اصولی و فقهی این درست است نه آن مساله‌ی اول، این که ایشان می‌فرمایند: این است که اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، این دانستن لقتله می‌کشدش، نباید بداند، همین که او بداند که در قلب سلمان چیست از بین می‌رود، می‌زند به سرش، دیوانه می‌شود، می‌افتد، هزارتا مرض برایش پیدا می‌شود چرا؟ چون به او اعتماد دارد و این اعتماد باعث می‌شود آن خودش از بین برود، یا اعتمادش را از دست می‌دهد و کفره تکفیرش می‌کند خُب آن دیگر قسم دوم مساله راحت‌تر است.

آن شخص می‌گفت آقا ما که در این راه آمدیم افراد متوجه شدند که ما ارتباط پیدا کردیم، طبعاً حرف می‌زدند، طبعاً برای شما خلاصه مطالبی بود، و خب همه‌جا هست، همیشه بوده، در همان زمان بوده نامه‌هایی که برای ایشان می‌فرستادند، صحبت‌هایی که می‌کردند و مطالبی که می‌گفتند چی بوده؟ کسی که جرات نداشت بیاید از روبرو حرف بزند، نامه می‌نوشت و چه مطالبی را در آنجا مطرح می‌کرد خدا می‌داند. و ما در مقابل اینها مجبوریم جواب بدهیم یا ساکت باشیم یا یک وضعیتی، حالا نظر شما چیست؟ ایشان چی فرمودند؟ ایشان فرمودند: آقای فلان وقتی که ما رفتیم برای درس خواندن، این مطالبی را که گفتند آن موقع بدترش را به ما می‌گفتند، ما را درویش خطاب کردند ما را صوفی خطاب کردند، ما را مخالف و منحرف از اهل بیت خطاب کردند، سلام افراد را از ما قطع کردند، ارتباط افرادی که با آنها ارتباط داشتیم از ما بریدند، ولی ما یک کار کردیم آقای فلان، ما یک پنبه کردیم توی گوشمان، اصلاً نگذاشتیم چیزی به گوشمان برسد تا اینکه بخواهیم حالا راجع به آن فکر کنیم، این می‌شود چی؟ این می‌شود آن حریت، این می‌شود آن ریاضت.

پس ریاضت چیست؟ ریاضت این است که انسان مسیر را بگیرد نه به این طرف نگاه کند نه به آن طرف نگاه کند، ثنا گفتند او را، یا مذمت کردند او را...، این می‌شود ریاضت، او را مورد قدردانی و ستایش و حمد و ثنا قرار دادند یا اینکه آمدند گفتند: این کی است؟ این چه است؟ این رفتارش چه است؟ این جور است و اینطور است و اینها یک افکار خاصی برای خودشان دارند و اینها یک جور خاصی برای خودشان

هستند و اینها یک مکتب خاصی جدای از بقیه دارند و امثال ذلک از این خزعات که بحمدالله کم هم پیدا نمی‌شود، باید انسان مسیر را مسیر اهل بیت قرار بدهد و از آنجا سرسوزنی تخطی به این طرف و آن طرف نداشته باشد حالا همسایه‌اش پشت سرش حرف می‌زند، آنقدر بزند تا خسته بشود، آنقدر فلان فامیل بیاید بگوید تا خسته بشود، آنقدر گفتند، پشت سر ایشان گفتند، پشت سر بزرگان گفتند، پشت سر مرحوم انصاری رضوان الله علیه گفتند، پشت سر مرحوم قاضی، وای وای چه کردند؟ پشت سر آخوند ملاحسینقلی همدانی، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی، پشت سر مرحوم علامه طباطبایی... بنده در حضور علامه طباطبایی در یک روز پنج شنبه بودم در قم که یک نفر برای ایشان نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه آنچه که خودش لایق بود به علامه گفته بود، آن هم از دنیا رفته، یعنی مرده!

مرحوم آقا را جزو عرفای کذابین در کتابشان آوردند و نویسنده هم هنوز زنده است، مرحوم آقا جزو عارفان کذاب و دروغ‌گو و استادش هم جزو دروغ‌گوها! مرحوم آقای که کی بود؟ مرحوم آقای که مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری به من فرمودند، من شهادت می‌دهم که پدر شما از مفاخر عالم تشیع است، این فرد را جزو عرفای کذابین در کتاب معرفی کردند، حالا بقیه هیچ، بگویند، بگویند، چه اشکالی دارد؟ ریاضت چی است؟ ریاضت این است که برو در راهت، ببند چشمت را بر این حرفها ببند گوشت را بر این مسائل ببند بر آنچه را که دیگران می‌گویند، مگر راجع به امیرالمؤمنین نگفتند؟ مگر راجع به امام حسن نگفتند، مگر راجع به امام صادق نگفتند، مگر نگفتند، این همه ما در کتب داریم! راجع به امیرالمؤمنین، چهارصد هزار مثقال نقره داد به ثمره بن جندب که برود بالای منبر بگوید که علی شقی‌ترین فرد دنیا است و از رسول خدا من شنیدم که آن آیه‌ای که آمده **وَ يُهْلِكُ الْخَرْتَ وَالنَّسْلَ (البقرة: 205)** این آیه راجع به علی است مرتیکه رفت بالای منبر جلوی صدها نفر گفت با همین دو گوش خودم و با همین دو چشم خودم شنیدم از لبان رسول خدا که فرمود این آیه درباره امیرالمؤمنین آمده آن وقت آن آیه‌ای که **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (البقرة: 207)** که در مورد امیرالمؤمنین آمده در آن شب لیل‌المبیت که در فراش پیغمبر خوابیدند، که می‌خواستند از تعرض مشرکین قریش به آن حضرت جلوگیری کنند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین آمد، او گفت که این آیه در شأن ابن ملجم است! چهارصد هزار مثقال، از این پولها خیلی خرج شده، از این مصارف و از این مسائل خیلی خرج شده، درد اینجاست! بطوری که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند مردم شام می‌گفتند مگر علی نماز می‌خواند؟! آخر این خیلی حرف، حرف عجیبی است! چطور می‌شود آخر یک ملت را اینجوری شستشو داد؟ خُب بابا این مغز است توی کله‌اش! نخیر، این کاه است، گچ و کاه و آهن و سیمان است دیگر! چطور علی نماز می‌خواند؟ مگر علی نماز می‌خواند که او را کشتند؟ کشتن را نمی‌شود انکار کرد بالاخره همه دیدند، اینجور با مردم بازی کردند و با اعتقادات... سپید را سیاه و سیاه را سپید کردند، برای مردم اینطور نشان دادند اما امیرالمؤمنین چی کار می‌کرد؟ کار خودش را می‌کرد و به راه خودش می‌رفت خُب مطلبی که به دنبالش بودیم ناتمام ماند و انشاءالله تتمه‌اش برای فرصت دیگر و برای جلسه‌ی دیگر.

ایام ماه محرم است من چند مطلب را بطور اجمال می‌خواستم در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا بگویم ولی خُب حال نداشتم و این چند نکته را تذکر بدهم خدمت رفقا که نسبت به ایام سوگواری محرم و صفر خُب رفقا توجه دارند ولی از باب **وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (الذاریات، 55)** تذکرش ایراد ندارد و انسان خوب است که بر همان راهی حرکت کند که بزرگان به آن راه رفتند، به آن راه رفتند و رسیدند نه اینکه فقط رفتند، ما رفتیم و رسیدیم، در ایام محرم و صفر بطور کلی دأب و دیدن عرفای الهی و عرفاء بالله و اولیاء الهی نه بر بزرگداشت این مسالهی محرم و صفر و نه بر احیاء شعائر بوده، بلکه نظر عرفاء الهی بر مسالهی سیدالشهداء نظر، نظر غنیمت بود، یعنی چی؟ یعنی همانطوری که در ماه رجب خدا سفره‌ای گسترده، در ماه رمضان سفره‌ای گسترده و دعوت کرده، اصلاً این قضیه‌ی سیدالشهداء یک مسالهی بود که باید افراد بیایند و بپایند و توشه‌ی خودشان را بگیرند و آن تحول و دگرگونی که در اوقات عادی برای انسان پیدا نمی‌شود در این زمان آن را انجام بدهند، خیلی عجیب است! این قضیه‌ی سیدالشهداء مسالهی عادی نیست و به عنوان یک کار روزمره و عادت و مثلاً احیاء شعائر انسان نباید به آن نگاه کند، باید خودش را در این قضیه‌ی عاشورا بیاندازد، باید خودش را در این مساله قرار بدهد، آن مقداری که می‌تواند، هرچقدر فکرش می‌رسد، هرچقدر از نظر باطنی می‌تواند در این مساله مایه بگذارد، به عنوان اینکه در روضه‌ی سیدالشهداء شرکت کنم ثواب ببرم نرویم! ثواب بهمان می‌دهند ولی کم می‌دهند، بعنوان اینکه بالاخره این شعائر حفظ بشود به این منوال نرویم! خوب است ولی مال عوام است، به این عنوان که در این مجلس امام حسین فرض بکنید که حال آدم عوض می‌شود و حال و هوا فرق می‌کند نرویم! نه! بلکه به این عنوان برویم که ما در این مجلس می‌خواهیم خودمان را در کنار سیدالشهداء قرار بدهیم، اصلاً ما می‌خواهیم بشویم جزو آن افرادی که آن شب، شب عاشورا ماندند زیر خیمه، ما خودمان را...، با این نیت برویم نه با نیت اینکه یک مجلسی بپا کردیم، نه با این نیت که برویم ثواب ببریم، نه با این که برویم احیاء شعائر بشود، درست است ولی...

ائمه علیهم السلام فرمودند باید ذکر ما حفظ بشود ولی چطوری ذکر حفظ بشود؟ با تغییر حال تو ذکر ما حفظ می‌شود، نه اینکه رفتن و داد و بیداد کردن.

من حال مرحوم والد و بزرگان را می‌دیدم که...، همین‌هایی که نوشتند و می‌گویند این اولیاء خدا ارتباطی با ائمه ندارند بیایند این را از من بشنوند، هر روز دهه عاشورا که می‌شد مرحوم آقای حداد به افراد آنجا می‌گفتند که زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح، می‌گفتند زیارت عاشورا بخوانید، حال مرحوم حداد را که من می‌دیدم در موقع نماز و در موقع تشهد و در موقع... چون ایشان هر روز بعد از نماز صبح سوره‌ی یاسین را می‌خواندند بعد تعقیبات و دیگر سجاده‌شان را جمع می‌کردند هر روز سوره‌ی یاسین را می‌خواندند حالشان در موقع نماز و در موقع سوره‌ی یاسین یک جور بود ولی وقتی که زیارت عاشورا خوانده می‌شد ما می‌دیدیم یک جور دیگر شده، خودش را ایشان اصلاً در کربلا می‌گذاشت، در آن واقعه قرار می‌داد، معلوم بود، از وجنات معلوم بود، نه اینکه فقط گریه بکند و ناراحتی و... ایشان در روح مجرد این

مسائل را ذکر کردند احساس می‌کردیم الان خودش را در کنار سیدالشهداء قرار داده و انگار دارد اصلاً در حضور حضرت زیارت عاشورا خوانده می‌شود یعنی در همانجا دارد این مساله انجام می‌شود، مرحوم آقای یک چیزی می‌فرمودند، این را هم از من بشنوید، ایشان می‌فرمودند که ما نه تنها این مساله را در آن زمان احساس می‌کردیم بلکه با مرحوم آقای حداد می‌رفتیم برای زیارت سیدالشهداء چند نفر بودیم، می‌رفتیم زیارت، روزها هم می‌رفتیم زیارت، وقتی که می‌رفتیم وارد حرم که می‌شدیم ایشان به یکی از همان افرادی که در آنجا بودند می‌گفتند زیارت‌نامه بخوان ایشان می‌گفتند وقتی که او زیارت‌نامه می‌خواند برای ما حالی دست می‌داد که اگر اشتباهاً در اعراب، فتحه را ضمه می‌خواند ما قادر بر اینکه درست بگوییم نداشتیم یعنی حالی برای ما پیدا می‌شد که غیر از سیدالشهداء دیگر نبود، حقیقتی دیگر وجود نداشت، اینجور باید برویم به زیارت سیدالشهداء، اینجور باید باشد، این خیلی مساله مساله بالایی است، این که من گفتم خدمتان بروید در آن فکر کنید، اینجور باید در مجلس سیدالشهداء برویم، سیدالشهداء در مجالس عزایش حضور دارد، البته نه در آنجایی که فقط شعبده‌بازی و تظاهر است، نه، آنجا نه تنها پایش را نمی‌گذارد بلکه بری است از آن مسائل، آن مجلسی که روی اخلاص باشد، آن مجلسی که برای سیدالشهداء برپا بشود نه برای ریا و تظاهر، در مجلس ریا و تظاهر سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل پایشان را نمی‌گذارند، آن مجلسی که اخلاص در آن باشد، اول اخلاصمان را درست کنیم، صفای خودمان را درست کنیم، خودمان را با این وضعیت بسنجیم، با این موقعیت بسنجیم، آن وقت خواهیم دید، وقتی که روضه‌ی سیدالشهداء گوش می‌دهیم برویم در مغزش که چه است قضیه؟ آیا ما هم بودیم همین کار را می‌کردیم؟ آیا اگر ما هم آنجا بودیم در همین وضعیت بودیم؟ یا اگر خودمان را نمی‌بینیم از حضرت تقاضا کنیم، درخواست کنیم، دعا کنیم، طلب کنیم که دست بگیرد، دستگیری کند، دست ما را بگیرد، به جای داد زدن و بیداد کردن و نعره کشیدن، به جای آن به مفاهیم روضه‌ای که گفته می‌شود و مطالبی که گفته می‌شود گوش بدهیم اگر گریه‌ای بر ما می‌آید گریه را بکنیم جلوی گریه را نگیریم، باید گریه بشود ولی داد زدن چرا؟ فیلم بازی کردن چرا؟ مجلس را از آن حال و هوا انداختن چرا؟ امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: خدایا به این ناله‌ها و فریادهایی که در عزای مصیبت من است رحم کن، نه فریاد تصنعی و تظاهر و نشان دادن به این و آن، که ببین من چقدر داد می‌کشم، آن فریادی که بی‌اختیار از دل برآید، خب بله، خب آن چه اشکال دارد؟ آن ناله‌ای که بی‌اختیار از دل دربیاید، نه آن‌طوری داد بزنم که سقف بیاید پائین، نه، آن فایده ندارد، آن حال مجلس را می‌گیرد، صفای مجلس را می‌گیرد، روحانیت مجلس را می‌گیرد و تبدیل به یک تظاهر و یک صحنه می‌کند. هم آن کسی که ذاکر است باید برود آن حال و هوای سیدالشهداء را بگوید، صحبت‌هایی که در آن قضیه شده، نه فقط اینکه زخم خورد و افتاد زمین و... نه این فایده ندارد، مطالبی که گفته شده، اطوار آن حضرت، رفتار آن حضرت، سخنان آن حضرت، ظرائفی که در اینجا وجود دارد که پرداختن به آن یکی از ظرائف است که انسان را متوجه آن حال و هوا می‌کند، و الا خُبْ بله، تیر خورد و شمشیر خورد و افتاد، نهایتش این است است دیگر، این که چگونه بوده و چه وضعی داشته، این مساله مهم

است.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه ایشان می فرمودند ، خودم این را از مرحوم آقای حداد شنیدم، و جب به و جب در صحن سیدالشهداء من خوابیده ام در همین صحن، برای چی؟ چون کار دارد با امام حسین، کار دارد، مثل ما که بیکار نیست، کار دارد با او سر و سر دارد، با او صحبت دارد، با او رفت و آمد دارد، در تعامل است، می خواهد بهره بگیرد، می خواهد نیاز خودش را در اینجا زمین بگذارد، می گوید من نیاز ندارم برم فلان جا بخوابم، من می آیم روی این سنگها می خوابم، هان! می فهمید یک چیزهایی ایشان، که این کارها را انجام می داد.

پس بنابراین روضه ی سیدالشهداء باید روضه ی با فهم باشد و با ادراک باشد این جلسات روضه نباید در آنها اختلاف باشد بعضی ها هستند در جلسات دو قسم می نشینند، یک عده ی خاص می نشینند دور، یک عده هم این وسط، آنها بلند می شوند سینه می زنند اینها همینطوری نشسته اند، جلسه امام حسین یکنواخت باشد، اگر همه هستند همه ی افراد بیایند، چه اشکال دارد آنها هم پیش شما بنشینند؟ چه اشکال دارد همه یک جور بنشینند؟ مگر اینها خونشان فرق می کند؟ اگر همه برای روضه بلند می شوند، همه باید بلند شوند، نه اینکه یک عده بلند شوند یک عده بنشینند، این دو قسم کردن اهانت به مجلس سیدالشهداء است، این صحیح نیست همه روی زمین باید بنشینند یا همه باید موقع سینه زدن بلند شوند و اگر کسی معمم است بیاید بنشیند، الان در همین جلسه که ما داریم فضلا و بزرگان این ها را شما نگاه بکنید اینها اینقدری که در خود این مجلس نشسته اند اینقدر در این دور نشسته اند، مرحوم آقا می فرمودند فرق بین مجلس ما و مجلس بقیه این است که در این مجلس بین معمم و غیر معمم فرقی نیست، جا بود می نشینند نبود وسط می نشینند، ما با ایشان می رفتیم در مجالس ختم، یک دفعه خودم یادم است رفتیم مجلس ختم مرحوم آقای حکیم در بازار طهران همان مسجد جامع است؟ جمعه است؟ (نمی دانم) رفتیم در آنجا، وقتی که وارد شدیم جا نبود ایشان رفتند وسط، دو نفر معمم، پدر و پسر رفتیم آن وسط نشستیم، یک نفر از آن آقایان هم نگفت بفرومائید، اینجا! یک نفر نگفت! ایشان نشستند و بعد هم بلند شدیم رفتیم، خب حالا بنده به من بر بخورد؟ حتما باید بیایم کنار و بایستم و اینقدر صبر کم تا اینکه جمع بشوند مچاله بشوند و... این حرفها را نداریم، اینها چیست؟ اینها از حال آدم می گیرد از آن نیت آدم می گیرد، از آن مرتبه ای که باید در آن مرتبه باشد کم می کند، می آورد پائین تبدیل به یک حرکات ظاهر می کند، تبدیل به عادت می کند و تبدیل به یک حرکات ظاهر و نمایشی می کند.

این دستجاتی که بیرون می آید، موسیقی زدن حرام است در دستجات طبل و موسیقی و شیپور و...، همه ی اینها و تمام اینها بر خلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهداء علیه السلام است طبل و شیپور زدن و اینها چیست؟ ما از این چیزها نداریم، دستجات باید بیایند بیرون، سینه زنی و زنجیر زدن اشکال ندارد، هیچ اشکال ندارد، اینها بیایند یا اینکه اصلا نه سینه بزنند نه زنجیر، حرکت بکنند و در اینجا شعارهایی بدهند و شعارهای محیی بدهند، آزادی بدهند شعارهای واقعی بدهند نه شعارهای که فرض بکنید که اینها

چندان معنا ندارد، نوحه‌هایی که خوانده می‌شود، نوحه‌هایی باشد که هدف حضرت را بیان کند، مکتب حضرت را بخواهد بیان کند، زیر و رو کند انسان را، حال و هوای انسان را عوض بکند، اینها باید گفته بشود، نه اینکه نمی‌دانم زینب بی‌چادر آمد بیرون... این حرفها چی است؟ این نوحه‌ها چیست؟ نوحه‌هایی باید گفته بشود که آن شخصیت حضرت و مکتب حضرت و مرام حضرت را بیان بکند و چه خوب است که آن کلماتی که از آن حضرت در تابلوها است همان‌ها تبدیل به نوحه بشود و تبدیل به شعار بشود. اگر انسان بخواهد در این تظاهرات به عزاداری سیدالشهداء در این مرتبه بماند، مانده و نیامده بالا، خودش را در آنجا قفل کرده، خودش را در همان‌جا بسته، ولی اگر نه! این مطالب را کنار بگذارد، بداند که کلمات بزرگان و کلمات ائمه، مثل کلمات ما نیست، صحبت ائمه مثل صحبت ما نیست، آن از نفس قدسی تنازل پیدا کرده و در نفس امام قرار گرفته، آن صحبت را در اختیار ما گذاشته اند حالا همان را انسان بیاید تبدیل به شعار کند چقدر فرق است تا اینکه بیاید از جملات بیهوده و جملات در سطح پایین و بیشتر احساسی تا عقلانی و فهمی و ادراکی بیاید این مسائل را مطرح کند؟

علی کل حال بسیار محترم است و بسیار معزز است کسی که وارد روضه‌ی امام حسین می‌شود باید با وضو وارد بشود، بهترین لباس را باید بپوشد حمام برود و خود را تنظیف کند و با لباس تمیز با لباس تمیز بیاید، نه لباسی که موجب اشمئزاز و آزار و اذیت دیگران است باید با لباس تمیزی که همان روز یا روز قبل آن لباس شسته شده است بیاید و در روضه شرکت کند و این را هم رفقا بدانند آن تاثیری که جلسات در بین الطلوعین دارد آن تاثیر در اوقات دیگر کمتر است نمی‌گوییم نیست و نمی‌گوییم که در ساعات دیگر مثل شب یا عصر جلسه نباشد، نه، اشکال ندارد، جلسه باشد هیچ اشکالی ندارد و خُب کسانی ممکن است نتوانند صبح بروند شب یا عصری یک جلسه پیدا می‌کنند مثلاً تکیه‌ای در آنجا هست احساس خلوصی می‌کنند بالاخره اسم سیدالشهداء است می‌روند ولی مرحوم آقا می‌فرمودند قدر جلسات صبح و بین الطلوعین را بدانید آن تأثیر در جلسه‌ی بین الطلوعین، تأثیرش بسیار بسیار بالاتر است و خصوصاً اینکه انسان متوجه بشود رزقی را که ملائکه در آن روز برای انسان - رزق معنوی - می‌نویسند در بین الطلوعین است.

مرحوم آقای حداد به ما می‌فرمودند که روزی معنوی هر روز را ملائکه در بین الطلوعین می‌نویسند، لذا وقتی می‌گویند بین الطلوعین بیدار باشید برای این است، کسی که بین الطلوعین خواب است آن روز رزق ندارد نماز می‌خواند بدون رزق، قرآن هم اگر بخواند رزق ندارد، فایده‌ای ندارد، می‌شود خالی، ولی بین الطلوعین اگر بیدار باشد، بین الطلوعین متوجه باشد، نماز آن روزش فرق می‌کند قرآنش فرق می‌کند دعایش فرق می‌کند، زیارتش فرق می‌کند اینها همه چی؟ اینها همه تفاوتها هستند. علی کل حال این دوماه بسیار محترم است در این دو ماه رفقا آجیل و شیرینی را از خانه بیرون ببرند، اگر مهمان می‌آید فقط میوه بیاورند و اینها را برای بعد از ماه صفر قرار بدهند.

در منزل شعائر سیدالشهداء را باید به پا بداریم، عزاداری، زدن سیاهی‌ها و پرچم سیاه و کتیبه‌های سیاه،

باید باشد تا نشان بدهد که شیعه‌ی امیرالمؤمنین در این ایام وضعیتش فرق می‌کند نمی‌گوییم تمام منزل را سیاه‌پوش کنید، که بچه‌ها بترسند، که آن هم غلط است هرچیزی حدی دارد ولی به این مقدار که نشان بدهد که این مساله و موقعیت فرق می‌کند و حال و هوای منزل هم تغییر خواهد کرد و سعی بشود که از اشعار و اذکار و نوشته‌ها و بیانات خود سیدالشهداء در آنجا باشد از رنگارنگی و رنگ‌آمیزی و... یک چیزهایی هم درآمده اخیراً، یک کتیبه‌های که اصلاً هیچ تناسبی با مصیبت و اینها ندارد هزار جور رنگ است، نه، اینها هم چندان لطفی ندارد و بلکه اصلاً شاید خودش یک رادعی باشد و ذهن را متوجه خود کند، نه! خیلی ساده و خیلی تمیز و مرتب باشد و این هم بسیار بسیار مناسب است علی‌کل حال این مطالبی بود که شاید هم بعضی مسائل دیگر باشد که انشاءالله دوستان در فرصت‌های مناسب اینها را خدمت رفقا بیان می‌کنند انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد هرچه بیشتر از فیوضات این ایام بهره‌مند بشویم و نسبت به میزان فهم و ادراکی که به خاندان عصمت و طهارت داریم، خداوند فهم ما را بالاتر ببرد و ادراک ما را بیشتر کند و بر توفیقات ما نسبت به انجام و اتیان آنچه که مورد تکلیف است بیافزاید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد